

که در خواب حتماً شده که در آن اختیار نمایست و نه بران موحد فرستاد  
 فرسوداً گر طبیعت پاک گردید و در خواب بهم صورت غیر شروع ملایر شد  
 بیوک طبیعت پاک کند و از خطره نفسانی صاف نماید و سواری را نهاد  
 چون بیدار شدم لبیں غمگین و اندوه‌هاک برخاستم و اسید عناست  
 که از آنجناب کشتم ازان ما یوس گردیدم و حضور حضرت شیخ العالی  
 عرض کردم فرسوداً بین عناست و کمال لطف آنجناب است  
 و تریست بهجهه اتم فی خواهد که علی وجہ الکمال بین دوست هی مرد  
 در آن بارگاه محل را راه نمایست ممکن بود که همانوقت مشترک گرداند  
 سولف کتاب میگوید که با وجود کمال غلبه محبت حضرت شیخ العالی  
 آنجناب مرتضوی و ندل عناست تامه آنجناب در حق حضرت ارشاد  
 کر سایقابنی ازان نمکور شد در نیاز و ستار خان که خپر بار شده بود  
 القدر خالیت ماند و زنگ روایا فاتح اثرا قبول زرد بود که  
 کله بود در نیاز و بگزندیدم و نیاز آن مردمان که از طعمه بودند  
 در صدر تریست داویه را طعمه که ازان خود نهادند آورده  
 در پایین نهاده و فرمود که هر کسی از وابستگان دامن داشت  
 طعنه نهادیا آزو نداشتم که بوسیله کدام کسی و مگران راقبوی صیب  
 گرد و هر بار بعد هم درود که می‌رفت و فعل می‌کشاد عناست تامه  
 از آثار قبول یافته می‌شد چنانچه در و ستار خان اخیر کهاب چند  
 شیخ و قدر نمک ازان خود در پایین داشت سولوکی او تراحت

دوست برگاته سے فرسود نقل اعنہ رخنه اللہ عنہ کہ چون از ختم درود  
 ایں مجلس را فراغت شد و آنحضرت مرفق بود خواست کہ غیر پیش و  
 در قبیہ قفل مکان کرد و ان ہساب و ستار عان مہیا بود کیشايد و آثار  
 قبول معاینه نماید و قلب شریف ترد آمد معلوم فرمیست کہ قبول شد  
 یا نہ و در عین هر اوقیہ بزرگے آمد و ایشارت قبول داد و گفت قبول علی  
 درجہ الائمه شد و در کاسبہ و قابها کے چینی کہ پر ترتیب و اشتبہ بود یہ  
 در یک قاب بندیل مقدم یهم و ناخیر کرد و شده است و دیگر زنانها  
 قبول بسیار بسیار است کہ پر عنایت نامه محمول تو ان کرد و آنحضرت  
 شکر کعنان برخاست و حاضرین پر ہمراهی رفاقت کرد و مقدم قفل کشاد  
 و پیلاش آثار قبول فتاویٰ حبیت قاب پسند جو و نحو و خشندر کھای  
 ترہ و حمل و ارادیدہ مذکور پرسنی نشان دو انگشت بود و پر بعضے نشان  
 سرہ انگشت و پر بعضے نشانها کے حاصل خاطوط از اول صفحہ تا آخر  
 ملاحظه کرد و آمدند تا اگر در پایین سنج ماہی کجا بیٹہ نکلن کر ازان چاہی  
 آنحضرت بود و از عنایت نامکسار بیلود پایین داشت بود و یہ ند کجا پیکارہ سنج علیحدہ  
 شده و دپارہ گردیده یا زان بجانبی از قاب سنج پرسفرہ افتاده است و پارہ  
 دیگر بجانبی و نکار السبب جلدی کہ لشتری موجود نہ بود و کچورہ  
 شیشیہ کہ پسندگ دہن بود طریقہ بسب کا ہی سہتمال نہ آمدہ نکار و رو بقدر لمحہ  
 بلکن دی اندھتہ در پایین دشته بودند و زان کوزہ نیگ دہن کہ دیگشت  
 بلکہ بقص در وی بھی قوت نشان ہے نگشت ابھا م دو طلی و سماہ

در قصروی که نمک گویایه شیخ بود واضح ترا فقید و این علامتی بود که تپا  
 سل آن کوزه را به همان حالت باحتیاط در آشته بوند هر چهاری که میدید درست  
 و قبول مساغ انگار نمی یافتد و هر چند نمک دی درین مدت از اثر سهور از بیکار  
 آب نشده بود تذکرده و دستور داشتن هبایب بر رستار خان چنین بود  
 که در هر خان و کباب و پلاو و غیره بمالتعین سکین و ریختن بچخ عدد و مال  
 علیحده علیحده توبر توکرده و لبیں او پنج پیاره شیر کار و لبیں او پنج پیاره  
 شربت و لبیں او پنج طشتی تره یعنی بقولات و لبیں او پنج عدد و قاب  
 بسته جوان کانند پرایبر کرده که دران نشانه از ناخن هم نماید بعد هر چیزی را می  
 و گیران و کباب و پلاو و غیره بمالتعین سکین و ریختن بچخ عدد و در آخر  
 نیزه بچخ عدد و طشتی نمک و رو مال بطور سطح اول فرق همین بود که در  
 اول بعد رو مال طشتی نمک بود و اینجا در آخر سه هر ختم زن نمک بود که این  
 طرف نمک متقدصم بر رو مال نماید و در میان و رسیان و گیر شمعدانها بود و قاب  
 میوه با بعد طعمه سچنده نماده شده بود و آنحضرت مولوی ابو الحسن صاحب  
 را و مولوی ابوتراب صاحب ایجاد شان این ترتیب تقدیم فرموده بود  
 تذکرہ در آداب مساع و ترتیب محلیس که از آداب محبی ملیس مساع دی حنی اند عمن  
 آن بود که صفویان بخیر از قبه مسروکان زده شدند خواص عوام را همکوت پیشان بود  
 و هر کسی که وزارت شسته امیر فتحی و مقتدا و اب ابرسی و میادی نگاهداری کرد  
 آمد بی همتان و کار پردازان بزمی و راقی او را منع کردندی و ازان باز داشتند  
 باز اگر اعاده میکردی می گفتند اگر ضرورت مشوره باشد ما قصده و میانگویی می خواهی

دارند پس در محلس قدرت باشد که در بعد فراغ و محلس شریف خواهد شد آور در دور  
 گذشتند این صوفیان هستند درین نصیحت عوام و عزایا و شاه و گردانیکان  
 بود قریب و دسته از گاهی کسر از آن بفرستند و مدد مردم در محلس از عوام  
 و خواص می نشستند بگیرنگی دیگر نی نمودند و آنحضرت از بذلیت مجلسیان نهاد  
 و سے بجهت و فراز نو مجلسی دیگر نه نشسته و قلمیان و تنبایا کورا حوالی  
 مجلس هم از این اینسته عدها ای ای داده و کسی را قعده طلب و مجلس  
 اعماق نموده نشسته فهمیز باشد یا امیر بعض مشائخان نو وارد این  
 دیار که در شهر غلطیم آماد وارد بود انتظار قلعه بیار کردن ما لازمه  
 تشریف آورده شرکت مجلس شدند و شکایت فرمودند این رفعه  
 نمودند که ستو رو با برای اینسته و مشائخان یکله قوالان هم بی  
 طلب و قعده در مجلس صوفیه نمیروند آنحضرت در جواب فرمود که معنو  
 حضرت تاج العارفین نبودنها بر محبوب ماندم و اگر از کسی عوام اجازت  
 حاضر شدن در مجلس و زخومت کرده و تواند خود نوشته  
 جواب صاف فرماده اگر ملاحت مانند طور نهاد در رایم عس شیوخ کرام  
 فرمود آن ندارم و اگر تماشایی دارند مجلس قص و باز نشست  
 مجلس عبادت صوفیان هست چنانچه راجه جهاد لال کنه نائب و وزیر  
 اصفهان دار و چند بار بدلارست عالی حاضر شده و خود را از همان  
 می شمرد چند بار و زخومت اذن در مجلس شریف کرد همان جواب است  
 و اگر عذر و عوام بی اذن در مجلس آمد بی کسی از مرافقه سر بر زد لشته

و بهتر عظیم پر نخاسته چه جای سخن بعد محل بر اخلاص مناسب شان  
 و سے فرمودے و اکثر در خلوت خاص از خاصان بارگاه تقریباً  
 بیان کرد که از آمدن خواهد خصوصاً صار فاضل بس ناصل موچاک  
 و گیر بجز خالقاه که فروگاه است ندارم ورنہ مجلس سماع همانجا سکون  
 و دریند می داشتم و در فواید ترک رسم رفعه فرمودے که رفعه در انو  
 مناسب است که آداب همانداری تام است او اکرده آید ورنہ جاسے  
 شکایت است و کسی کربے طلب می آید و حقیقت زبان شکایت  
 پندوار و واز حکام وقت بعضی روسار نظر اینے درخواست خوا  
 شدین و مجلس شرف نمودند غایت ملاب آمد و جواب فرستاد که هر  
 ملاقات این ایام عبادت ندارم و حکام را از مجلس فقرار چه کار آنها  
 اخود نیاز دواینها اذل و نیامناسبت چیزی چون بارگز درخواست  
 میگردند می نوشت که حکومت دارید حاجت با جازت نیست اما ان  
 دران وقت مجلس شرعاً نشست شما که داعیه ملک و حکومت دارید  
 و قول هم موجود است پندانکه خواهید شنبود باز آنها قصد آمدن  
 مگرند نواب عباس قلیخان بیادر که پدر لیلیت نسبت فرزند می خود  
 بحضرت احمد جام قدم سره معتقدانه می آمد و در مجلس سماع داشل  
 میشد دران ایام از حکام شهر عظیم آباد بکه فرنگی که بالشیان مرالمطہر  
 داشت هم پس از طلاق شان تصد آمدن کرد خبر چنوراقدس اخضرت  
 رسید فی الفور ارشاد نامه میافت نواب مموج اصدار یافت به طور کم

او اند او را باز دارند و اگر نتوانند خود را بجیله از آمدن باز دارند باز که  
 همچنان تدبیر بکار رشده کرنے نباید و می را اتفاق آمدن نافتا و نصلی  
 روزی مجلس عرس جمادیه الشانیه بود این کمینه بارگاه مولف  
 کتاب محمد ابوالحیوہ نیز تذکرہ آن حضرت استاده یک فرنگی  
 شکری از قصبه دانایپور برآ پس سوار و یک فاضل از فضلای  
 عقبیات که با او رفاقت داشت نیز همراه وی بر در خانقاہ آمده  
 و در بازار استاده آن رفیق نادان را که صورت فاضل و سیرت جا هل  
 و اشت بحضور عالی فرستاد مفہوم آنکه ما در شرکه دلمی هم مجلس  
 صوفیه را در کرد که اصم و صحبت علماء فائزگردیده ام امر وزیر چمنای زیارت  
 سامی و مجلس گرامی از دانایپور و نیجا رسیده ام اگر از آن محبت شد  
 و اخراج مجلس شریف شویم آنحضرت جواب داد که از آمدن اینها  
 درین مجلس برگزرا صنیع نیستند هم مارامعافت دارند آن مردم جا هل بیای  
 سعی کرد و سند فقرائی شهر و هلی بیشتر کرد آنحضرت نشود مود  
 فقراء شمرند کور صاحب حال و متصوف زمانه اند صحبت غیر مجلس  
 نیجا رکے و کدو رتے بر دل شان منی آزاد و مایان تحقیق و رسیح حال  
 مداریم وزیاده ازین فرصت گفتگو نیست و از غایبیت رنج فرمود اگر خواه  
 خواه بداعیه حکومت خواهد آمد مجلس موقوف خواهیم کرد و شما که صورت  
 اسلام دارید آدن چنین غیر عینی رین مجلس عبارت صوفیان  
 پکونه نجوم رکردید از آمدن شما نیز سیز نارضی و مکدر خاطر شد میرزا

فرمائید لطف پیر بپریده این نه کعبه است که ببے پا و سر آمی طیوان  
 و این نه مسجد که دروبے ادب آمی بخوش بده این خرابات معان  
 در و مستانند هزار دهم صحیح از لتاب قیامت مدبوش هد آن عصیان  
 جاگل آزاده خاطر برخواست و با قاسی خود اطلاع کرد هر دو خدم  
 و رنجید و باز فتنه وزبان شنکایت دراز نمودند خیر بحضور سید  
 فرسود شنکایت آن خبر من اهون است ازان که شرک نجاشی ملشیدند  
 و در خیر ایام اعراض هم ملاقات نصاری کروه تراشته بسیار بسیار  
 حکام تنگزند بحیله ملاقات نداد مگر کیم نصرانی حاکم اول هدالت  
 کلان شهر غلطیم آباد که آرز و بسیار کرد چواب رفت که حاجت چهیت بلکه  
 موجب شک شما است که بر ذوق تیری روند باز نآمد و پیام ثانیا  
 فرستاد حکم شد که شست شما بغیر حجت انگریزی و شوال است آن  
 ندرم باز پایم فرستاد که من بلباس نهاد وستان و اهل السلام حاضر  
 خواهم شد و پرخت چوبین که هر که و مری می شنید خواهم شست  
 و تو مگر انتظار چواب نکرد بکبار حاضر آمد و عصمه دراز شست  
 چون خصت شد از جانب مولوی سید می مولانا شاه ابوالحسن صبا  
 نوار سید العلیاء در خمینه لغو ملاقات ثانی در خواست کرد چنان بمحابی  
 محمد علی الصلاح اصحاب تشریف در خمینه رسیده پر زمانی کمیته باگاه  
 نیز وزرکاب سعادت حاضر لو دلیل رسیده درشد و گفت خرچ خانقاہ و  
 مکتبه این قدر و سوچ توکل آنقدر نزد مامناسب می نماید که خمینه را

آپو ور خیز تجویز فرمایند که تحویل سبیل آن گردن می توانم  
 مولانا فرمود است می فرمایند اما ازین معاون و از مدبر و کسی که  
 نشسته ام کفیل رزق هست و در معاش فساد بسیار است به  
 کس ناید بجانه در ولیش همچنانچه زمین و باعث بده و هم در دربار سانی  
 او قات ضالع کر کند و حال زمانه ظاهراست که میدهد و دیگر بے  
 می سنازگفت تماز مانگید من درین پایه ام کسے حاکم خلاف مانخواه  
 و حاجت فتن پدر بار حکام که خواهد افتاد فرمود اگر زمین قوت طلب جنم  
 سامی از شاه ولایت شما آید تشریف فتوایند پرداپاره که من خواهند  
 رفت بر تقدیم است گرامی سمالهای چند کرایه این و هم با این حکام دیگر  
 که بعد خباب شما تشریف آرد غیر تدقیق آخوند و جواب قاصر شد گرفت  
 بیله قانون انگریزی کسے اهل کار را اطمینان اقام است یکروزه هم نیز  
 امروز کاراییجا داریم فرداند از کجا مقرر شویم مولانا فرمود چون پیش است  
 پازبر کار بشهی ثبات و راحت چند روزه در سفر زندگی که ختیار گند  
 و رزق بیه من است لکه گز اردو بعد ساعتی از وی بزرگفت  
 و سجانقاہ تشریف آور و وان فرنگی اکثر در تذکرہ فقر احمد گفت که  
 از فقر احمد صاحب خانقاہ این دیار ملاقات کرده ام اما پاوجو و صنعت  
 و لاغری و هبته که بر پیش ره شاه صاحب در قصبه سچلواری دهم  
 جائی نمیدم و خواه در دل حی آید که او وکیل خدا است و در این  
 رسیدنی میست و بعضی حکام و عوام را در پاره اجازت از کم فرمی آنها

مبلغ منع ندیده میں قدر پہ چاہیروے فرود حاجت ملاقات چیست  
 ولعب درخت و سبے برزبان مبارک راند حق تعالیے و سے را  
 ن آرد چنان لطفو رام مخجل آنها فرنگی کارافیون که در قوم خود بسیز  
 بود و اقتدار تا عمر داشت و یک رئیس شہر گھائی که بالفعل از قوم خود و بیل  
 حاضر باشی بارگاه عالیجاه آلبرا و شاه در شهر دبای است نازمانیکه در شهر  
 غنیم آباد این هردو بسر حکومت بودند ماصنایل محابی عرس داشتند  
 و گماهی اتفاق نداشتند و از اهل هسلام نواب ناچشم امده ناچشم لک  
 بنگاله از اولاد نواب جعفر علیخان و نواب جنگلی و برادر کشان نواب  
 میرزا میند ہو و شاهزاده میرزا عالیقدر بودند که کسے را ازینا مخالفت  
 نشد اما چین که ما از آمدن اینها خوش میشم على الخصوص نواب جنگلی  
 صاحب دوبار لطريق سیر تشریف آوردن حوال خلوت شریف  
 بر روی خلق بنت بود و نہست کر وقت ملاقات فیض و توفیق  
 ناگوار بود گفت بارگر نہت ارادت تعالی و باز فریت نقل است  
 روزے ذکرے در بیان نہ بسب افتاد مردمی اجنبی بود که علاقه  
 نداشت اما بیشتر حاضر نشد پر سید که ندیب حضور عالمی چیست ارشاد  
 نشد ندیب شیوخ کرامہ مانع شان ملت است و ندیب شان  
 ندیب با حقیقت نشان فرع و حنبیل ایم نہ مانکے و حضیر لطور یک  
 صلوات و صوم و ادای احکام شرع پر خود را دیدیم و از وسے مأمور نشد که  
 میکنیم موافق ہر محتمل که باشد باشد و علی ہذا ندیب پیر یاند ہب پیرو

بودن اخراً نکس لغت از تسبیح و تهن سوال دارم که دربار کیزیدچه باید  
 لغت فرمودند و میرالملک شرف الملک والدین بن احمد عجیبی منیرے  
 صنی احمد عصہار اپنے مسلک کے پر سیده بود و در جوانش چهین ارشاد نه  
 ماین و آن نداشتم دوستان ایستاد بوت را و دوستایم و دشمنان و  
 را دشمنایم هنوز کلامی فیگزه فرموده بود که از حاضرین مجلس و گیکے  
 پرسید که در عشره ماه محرم اراده تغزیه داری از سر نو سیدارم  
 ہر چہ در حق من بہتر باشد دار شاد شود فرمود کفرت طعام کن که بین  
 خیر خصوصاً درین زمانه این است و کفرت نوہشی و درود کن و تھنہ  
 بحضور امام بران و امرکیه در تعریفہ غیر مشروع باشد مکن کشاوع  
 ازان منع کرده و از بد عات فاعله حسنه ضرورست که اول قدم رفع  
 است کے ممبرے نہد و کے سیاہ می پوشید و مکان را باید  
 سیکند و کے اسپ امام قاسم می سازد و شیون و ماتم بین کو  
 فی غایب از این حین بدعیت قبیحہ سرگرد نباید کرد و مغلان را نوافل قبیل  
 کر دے و ترغیب با حیا شب عاشوره داده و معمول آن حضرت  
 بود که شب و هم مسخره صلح بیدار نامی و بعد غماز صبح تا طلوع  
 افقاب و رسید و مراقب نامی و اطعام نمودی و اکثر وقت چشم را پ  
 بود می وقت اول ظهر که وقت شهادت حضرت امام است علیہ السلام  
 بر شربت قل کر دے و گاہی در تغزیه خانه کسی نرفتی نفل است  
 در بیانی که ماہ محرم در موسم بر شکال افتاد از ابر غلیظ نار یکی شب دو چند

پیش رو خلوٰ از آن بیار آمد و فت شکایت میکردند بر دل پاک آنحضرت  
 خطره چراغان و روشنی راه هجوم آورده آما حسب و ستور خود که بی ام  
 کار سے نمی کرد تا مل میمود و بر کسے حکم هم نداد می خواست که کسے  
 پرین کار اقدام نماید از روز اول عشرين شب در روز خطره می آمد  
 تا آنکه شب پہم آن سال شب و شنبه بود جناب سید العلما اعمل  
 شب و شنبه حسب معمول کرد و بخواب رفتند و هنوز ازین خطره  
 چناب اقدس کسے را اطلاع نه دیدند که جناب رسالت آمده  
 علیه واله وسلم در فکر روشنی چراغان اند الشیان را حیرت دست داد  
 آنسه و رانیا علیه افضل الصلوٰة والسلام بسوئے شان ویده  
 از کمال عنایت فرمود که عرس میم نهسته بنا بر فکر روشنی چراغان  
 دارم و متوجه بچراغان گردیدند الشیان همان ساعت از خواب بیدار  
 شدند و چشمونا اقدس آنحضرت حاضر آمده عرض حال نمودند  
 بمحبره استماع خواب بیب محمد و شاه او لعایل کشاد و فرمود از کم  
 ناہ پار با خطره روشنی جی آمد لیکن حیرت اقدام بے امر نمی داشتم معلوم  
 که خطره نفسی نمود و تیج چهار فانوس در خانقاہ روشن نمود و به دان  
 ایجاد است فرمود که حسب حوصله جای بجا در گوچه و گذرگاه خلوٰ چھوٹا  
 در مقام میکه از پدر روا آب و نیاب راه خراب بیست چراغه ایجاد و شنیان زند  
 ازان سال مردمان قصبه کسے تیج چراغ و کسے کیب و کسے صد بے  
 تیجین مقام سه راه که مناسب و خوب می داند روشن می کند الحال

متر و دان راه را در آمد و فوت بسیار اغت و راحت بود هست صنعا  
**لِفَوَّادِيْنَ الْضُّرُّ وَ رَبِّيْلَةِ چون حکایات تصوف و کریم**  
 خلق و سیرت و عادات از شهر بشیش و ضبط قلم لقد رض و رفت آمده  
 و احیب بود که امر و تخفی و سر رضی الله عنہ سرچشید و فهم نہ پند  
 و فصل ایج لفس زندان و میران بود بعض ازان و فهم نقل و حکایت  
 و بعض و فهم همین بیان آراییم نما و البستان و اسن دلت را که  
 نظر ابراز داشت حضور و راند از مطالعه آن توفیق عمل سدت و بد  
 مذکور هر روز کے این کمینه با برگاه عرض کرد که در امر و زنگ خود اکثر  
 سخن می بینم و خلق اسرگرم اینی خودمی یا بهم معلوم نمیست که خلا  
 رضائی حضرت تاج العازفین نمیست که توکری و حق فرزندان  
 خود مکروه و دشتنی یا محضور مقتصد بی بخت نمیست اگر خلاف بشد  
 ترکان سهل کاریست سنتوی شویم و ترک زفاقت آفای خود که  
 تعلیم و سر بر زدن نمیست ختیار کنم اگر او را ذوق علم نمیست و بگرفتاد  
 بر فاقع خواهد گرفت ارشاد کرد حضرت تاج العازفین نمیست که از ا  
 مکروه تردیدشتنی بلکه بدان موافقه ساخت کرد که ازان ختیاط  
 راجب بودت یکی خارمه کردان یعنی حرم و هن از اینجنت که او لاد  
 و می و نظر قوم تقریر می نمایند و تحقیر او لاد و حقیقت تعذیب آبائی  
 او است و موجب ملال و کلین از احباب و میفهوم خضرت تاج  
 العازفین که من چشم خود معاينة کردم که در اقارب شخصی بروز راه

ازین چنین و شست در اثنا می راه هر دو و حاصل شدند و مانیز از عقب  
 می آمد مم آن طفلا که گفت امی عجم بزرگ که با نشریف فرماده بودی  
 با سخن ازین قبیل و گیر بود به قدری که آن شخص طما چه سخنست بر روی  
 طفل برادرزاده خود زد و گفت امی کنیز بجهه رایی پرستارزاده عصمه  
 کیست نیز بار امی آن شد که مراعتم خود خوانی اگر باشد گر خواسته گفت  
 خواهی دید اینچه دیدنی است بمن نهایت ناگوار آمد که لما خطر برادر  
 حقیقی و علاقه بجزئیت و می در داشت آمد و جزئیت کنیز پریش را حقیقی  
 گردانید و مانع عنت و حرمت ابا ای واخوت حقیقی شد ازان روز دین  
 زمان خادمه کردن مکروه داشتند و از گرفتاری بعضی احباب در  
 کتب و نہایت بجهت آنکه کسی کنیز خود در لصرف آورده بود و می  
 از قوم دون زن را بعقوله گرفته بود در راستے ناقص این کمینه  
 بارگاه چنان می نماید که مراد آنحضرت از حرم مطلق قوم دون است  
 که در آن حقیر او لا ادعا شدند از شریف اما حضرت شیخ العالمین را در  
 شریف کنیز ضریح گرفتن یعنی مانند رکروه قرمی منور ازانکه گودران  
 خبر را لا نسبت اتفاقی و فسادی و روز بدر تراویح آفت است  
 و هرگز زبان راضی نمود است و دیگر نظر کردن بر کسی اگرچه اندک باشد  
 و می فرمود که دولت قوم خود هرگز نمی خواهد که اگر ایشان را دولت  
 نمی شد اظلهم خلق می شدند سوم در سفر تا اهل و نسل مورد می که  
 اکثر مردمان را نمی و نکنی از بجهت پیش آمده که اهل وطن قدریم خود را

بمحبت اهل جدید در سفر جلایی وطن اختیار کردند و در خریب الون  
 وطن گزینیده ازین هسته کار خذرو دار و در پاپش تاگر فتار نکبت نشی  
 ند کرده بعثت نا اهلان مدعا کن بودند که حضرت تاج العارفین رضی  
 را هم خادمه بود و در حقیقت ازین دعوی عجیب پوشی خود مطلع نظر نداشت  
 روز سکه و خلوت شریف جمعی از مایان و بعضی از مدعیان حاضر بودند  
 چون با چند کسان ازین افتخار بسیار نگ بود کیم یکی از آن میان  
 پرسید که بعضی اهل قصیده مدعا برگزند که حضرت تاج العارفین حضی  
 عنده از پیر خادمه بود و سند سخن از قول اکابر خود می آمد و فرع از ارام  
 از خود بشه که کند شیخ العالمین نه بمحبر داماع فرمود مغض غلط است  
 از عادات آنحضرت بلکه از جمیع امور و کارهای رضی ائمۃ زین الدین که  
 واقع و مطلع هست کسے دیگر نمیست ازان چناب گاهی اراده حرمهم  
 نشنیدم دوم آنکه خزر و محل کارخانه پدرست بودست که لمیاس  
 آنحضرت من درست می کنایدم و می پوشانیدم و پارچه  
 کنیزان من میدادم حساب و کتاب مسودی و هماجنان و خیچ  
 خانقاہ بین تعلق داشت از عمر پانزده سالگی بهم امور را مییمان  
 من بودم آنحضرت را بجز این کارهای بود که احوال روشن  
 از همانداری و خانه داری استفسار میپرسید و تا فتو در کار  
 نه افتد انجام مجلس اعراض و نجات پلاک پراسته همانان تا  
 بهترانی فرش و فروش و انعام قبولان از دست من بود

با وجود اینکه و عدم مولع تاریز انتقال کیبار ہم آنحضرت نظرخواہ  
 اکثر قلائل خادمه را پس با فایلوں در کار سست بدینپذیر نہ رہ جائی  
 میوں چند جن شریح وسے کفایت میں نمود کہ می بدلان امر قیام میکریم  
 اگر اخفاک میں اشت ناکے دیم بعد مرگ حاجت اخفاک او املاک حق ندبو  
 و چندان کر ستر گرمه اطاعت وسے ضمیم اللہ عز وجلہ عمر برکر دام تمام فضیله  
 بران اطلاع دار و اگر براسے کفایت او وسے فرمود یا چیزی می وہاں  
 نہ میوجا سے نہ زندگی کے ماطیع بود یعنی آنحضرت سو م آنکہ نہ  
 رنجشی کے غاصبہ زن و مشویے ہست بعد انتقال آنحضرت رضی اللہ عنہ  
 در میان من واہل من پیشگی عدو بور و کار خانہ فتویے روکے نمود دیم  
 سر حال رسیدن کیک لقہہ ہم سچان قابیان دشوار سست بکنیز ان کو تقدیمت  
 طعام کند و نجاشی هر کسی کے فریضہ کنیز ان را ازین پروانے و دیگر مسو  
 خبرگیری نہان اندر ون کی آرد در دل اندیشید مکہ راه ان بجنیزین  
 بیست کہ خواہ در برادری عقد دگر کنتم یا خادمه اختیار کنم و در حجان خاطر  
 بسوے خادمه بود کہ ازوست وسے آنجام کا حسب خواہ خواہ پڑد  
 کہ ہم خوف در دل دار دیم طبع خوشندی من ہمان شب آنحضرت  
 بخواب دیدم کر دستار خان آمادہ ہست و اطعمہ لذیذہ از ہر چیز بروے  
 نہادہ و مابینیار ہم کہ نزد اطباء ازان ٹھہر پر بیز را احتیاط دران مرض خود  
 ہست اماطیع دامنگیر بود کہ چیزیے ازان باید خورد کہ کیبار آنحضرت  
 بسوے مادید و فرمود در عالمہ نہرا چیز ہست اما خوردن چہ ضرور طعام خود

بخورید و برگزاره سفره نان خشک که هر روز می خورد هست ناچا  
 بخوردن آن متوجه شده هم صحیح که بیدار کردید هم تعییر شد فرمید هم وارد  
 فتح کرد هم باز و گیر لعنه چند که باز امر بپیش آمد و خرم هم بروان  
 خادم کردن حرم نمود هم و ہمان شب بخواب دیدم آنحضرت را که اینبار  
 ممالعت نمود و فرمود: هر گز هر گز گذاشت و عمر خود چندین خسال کمرن و آنکه میتوان  
 چندین گان برده اند و تهم نموده بودند محض خطاب بود که در آن ایام خدا  
 تامل مطلق نداشتند پیر بزرگ نمایند بود و این جواب است که آن بود که در  
 حال حیات آن حضرت رفته بعده بدینیان چندین افراد است بودند و در آن  
 آشنا برضی اللہ عنہ بجز بیرون مکوت جواب بکسبی از شروده بود و اکنون  
 بعد چندین عرصه انکشاف آن امر مطلق نمود و هم بعده خلفاء در  
 بعيد الوطنی در خواست اجازت عقد مناسک بوساطت عواليش کردند بود  
 بخواب رفتم فرمود اگر مطلق خبیث نداری اکثار صوم و قلص غذا  
 اختیار کن اما زنگار کردند مگر که مال آن بجهنم شیان دیگر نیست و هر گز  
 اجازت ندارد با وجود این قدر اخراج و ممالعت عجیب است که خواست  
 فرمود این محض افترا بر آن حضرت بہت مولف کتاب میگوید که  
 حضرت شیخ العالمین را درین باب آشید بسیار بود علی الخصوص  
 از ظالمین آزاده بود که واز ایزد ایزد خلق عالم را بخوشیده و ازین  
 زیاده تر اخراج از تاہل مثل حرم در حق ساکنان وطن و مقیمان آن و  
 مطلق تاہل در حق مسافران و بعيد الوطنان خاصه از مفسدان بیوں

میہد ہست و ارساک لک بعیج الوطن اخبار منیعنه آمدے فی الفواران  
 نظر کیمیا اثر پیشاوے دبیے نصیب امر قصودیاندے و با بودن اهل  
 اگر کسے بعقد دیگر خیال بستے کو سبب نام موافقہ با خود ہایا به تمنا و  
 اولاد کہ انا اہل اول بوجود نہ آمدہ چیز خیال ممکن شدے بس کمروہ  
 داشتے و فرمودی از کجا یقین شد کہ آن دیگر یا مر موافق خواه شد  
 یا از وسے اولاد بوجود خواهد آمد مگر زیانیکہ یقین آن باشد صرف کتاب  
 میگوید جب کس را درین بلا بین اولاد یهم یکی از دوستان سن بود کہ بر زدن  
 خود زنے دیگر خواستہ بود کاقدر در طاہ و فلاح خود تباہی دیگر کہ ہرگز  
 مفتر بخیر طلاق دادن نیافت و دیگران را ہم اکثر نکبت فقر و بے غنی  
 و نظر خلق بوجود می آمد کہ دیگر وسے فلاح نمیدند تصریح ذکر شان ہے  
 قباحت ہست و علاوه ازین سکھ امر کمروہ کہ بعضی ازان کید و جدت کا  
 حضرت شیخ العالمین اخراج تجویز کنایہ و ضرر سے کہ اخلاف حکم فقر  
 و مردان می رسید ہم از اخضرات تاج العارفین ممن مندفع گردانیدہ  
 و خلق را سلطان از ضرر وسے منتفع از فواید وسے ساختہ یکی تو کی  
 و چاکری است کہ ممنوع حضرت تاج العارفین بود رضی اللہ عنہ  
 در کتاب او را خود بست حق پرست نہ شتہ ہست کہ فرزندان حقیقت  
 و مردان طریقہ ہر گز قصد لو کری و چاکری نکند و راعت کشت  
 کاری ازین بہتر ہست اگر دعسرت بصیرتواند اعمالے چند کہ تو  
 می شو و بدان تو سل کنند و در صورت توقیت نہ لورا شر جصول مقصود

بیدل نشوند و ناشک پیمانی شعار خود سازند آخر حق تعالیٰ انترش  
 انبلکور خواهد آورد و قطعه ابیات چند لصیب ط قلم آورده است و آن  
 قطعه پدر که فیت چنین گفت کامی پس پر هرگز بزر چاپ است ترد و صحیح  
 شام کم کنی و مگر است بدست فتد حفقت کام و مزمعه دیگر کمک امیر و دگر را  
 وزیر نام کنی و گر نباشد است آن نیز فناور و آرد باروی و زان  
 جو بن از جمود و اصم کنی و گر خیابان که میسر نه آید است آن نیز به کنی شهر  
 گردی و ترک نام کنی و هزار بار ازان بهتر است کنی پلے ارزق مذکور  
 بندی در مرد کے سلام کنی و السحال بسب دستگیری حضرت  
 شیخ العالمین خلقی از فرزندان آن حضرت نوکری می کنند و بعثت  
 اقدس و سے از حضرت محفوظ اند و دیگر منہجیات اخضرت امر حتنی است  
 که بعض مردان بشکوه تعلم سامان برایت و شادی دروی می کردند  
 آن حضرت منع کرد که بشکوه نکنند و اکتفا بر اندک نیاز بزرگان سازند  
 و خبر فرستادند در پراوری و اجماع اقارب ترک نایند چنانچه از وقت  
 عالمت تایین زان در فرزندان امر حتنی محضر سے کرد و می شود که  
 پنج سخن خدام فاسخه رسول صلی اللہ علیہ وسلم و پیران داده حجام  
 اطلب نمودند و ختنه کنایندند و همچایی هم خبرنی شود و بعضه از  
 اهل قصبه که گز قمار یوار و حرص بودند و سهند بحیله خلاف زنان  
 در بخش اشیایان سامان محمل برایت و اطعمه برادرے و طرب به  
 که فور کردند و عذر مخالفت زنان را سزا فلانی خود ساختند سودی

کرد و خانه پر بادی بست آمد و نیوزنگست مخالفه بود مر عالم بارین  
 امر فی الفور و نقد بست و حضرت شیخ العمالین مم فرزند اکبر  
 درین امر مخالفت پسندیده وابد آشنازی است که بست برخلاف حکم بست  
 بسته و عذر رکبیش زیان ناقص است العقل را می پردازد و بوزیر خواه  
 مریدان صاحب غرت او را بایست شیخ کفايت الله اسب و کاظم  
 قصبه پور و همان شب حضرت تاج العالیین را بخوبی دید و می سب  
 غصبنیاک می فرماید من بطله صلاح فلاح ایشان امر که کرد و بتوان  
 اگر متغیر ندارند هرچه خواهند گذاشت ما را زان کا نیست صحیح باید  
 شدم به شیخ کفايت الله اطلاع حال کردم خودی بر و مستول شد  
 و سعی آن غرم منور و آنکه در مکان افسوس افتادند و برخلاف حکم فتن  
 دیدند اسچه دیدند و می بینند هرچه می بینند صوص در امر حج خشته  
 بست که فرزندان اگر غرم زیارت حریم شریفین زاده شده  
 دارند و قصد سفر نکنند او اول قابلیت از شرایط سلوک پی از نهادند تا آنکه  
 بمقام حضور بست صاحب این مقام شوند نمازی که دوسته می شود  
 بجهات تمام بست و قصد زیارت حریم شریفین زاده شده فتن  
 دارند و شیم بند کرده مراقب شوند اما در مکان خالی که کسے بین غرمی  
 مطلع نباشد خود را بهین جسم در که معمظمه خواهد بایافت بهم ایکان  
 حج ادا کنند و با خلق در هنر نماید بعد قدر خارکان همین نفل بسته  
 سابق گذارد هچنان خود را بهین جسم در مدینه منور دخواه بایافت

آواپ زیارت رفعت از بچا آورده باز نازند کو ز خوانده مراد شود خود را بطن خواهید  
 داد گر از کس دیگر موضع چشم کلام خواهد شد بی صعوبت سفر و  
 طبع منازل به روزه خواه از راه خشکی یا تپه رسیدن بطن ممکن است  
 مؤلف کتاب میگوید که این ممانعت نه از استکراه است نفوذ باشد بلکه  
 پنهان حجم و شفقت بر فرزندان که صعوبت سفر نداشده و باین طبق  
 حصول دولت زیارت کنند خپاچی بعض فرزندان حضرت بدل  
 در پاره قند و بزرگیت هر میں شرفیں افتخار یافتند و شیخ العالی  
 بخششی اچیزت سفر داده بود چهارم هموس و یهیا گرجی الیس معیوی  
 داشت و در این عمر حضرت شیخ تبریز حبیب هموس بیان میزد  
 و نشیدند نام در منع بگار برده که سرگز نگردوست نگردی و هم اشاد  
 نمود که هفت کسر از اولین ایار اند که کارشان همین هشت میل  
 اطلاع درست ساختن و در راه ها نداشتند تا هر کرا خدا میتعال  
 خواسته هست خواهد یافت اگر یکی از این وفات یافت پر کسر با  
 آن شش تن که خواهند بجا یشن نصب کردند و یکباره پنجه میل خود  
 رسانیدند و ایشان را خدمتیار هست از هر گزیاه و از هر چیز که خواهد  
 درست کنند و هفت فقیر جو گئے اند که آنهم بین کار مقرر اند و  
 چه گز هر کسر که دعوی علم کمیا میکند غلط میکند هیل کمیا سوآ اند  
 کسی نمیداند و هموسان که تباہ روزگار اند و دین همیش خالی همیش  
 شدند هم از خیرت او شان هست و بعض فقیر که میدانند یکیدند

معین حی را نشد و بر غیر آن لشکه اختیار نمیست آنهم توفیق داشت  
 کردن ندارند و بیشتر و زیکر است افلاس محتاج در پدر می گردند هم  
 متفضای عجیب است آن اهل خدمات است و ذکر شد سابق هم  
 در ضبط قلم آورده ام و اینجا مکرر کرد مم تا دانست که عموسی بسی کار  
 پیش است و بسی خلاف طبقیت و هر دو شیخ در امور نزد کوره الصدر  
 تابعیت ای خود دره وارد نیاز نمی وسعت کیزمان بورند الا حضرت شیخ  
 العالمین سبب وقوع بعض امر مکروه از استعمال شیر درست مارو  
 خرمای پنهانی که آنرا تاثی می گویند و مردمان باز شاد مجتبیان  
 حرص و هوا که از مسکرات اجتناب نامم دارند تنظر فواید تداوی  
 بآن سکنی نمی باید منطق که پاره از شب گذشتہ طرفے پاک دروضع  
 تھا طرعی می آمیزند قبل از صحیح صادق که زاغ و عجیب طیور  
 هموز پر خست باشد و احتمال خوردان آنها ازان طرف نباشد  
 از درخت فرمی آنند شیر درستند که دران جمیع میشود در  
 میخانے و شیر بیان از شرب قند سفید می شود و ناک افتاد  
 بر و سے نه افتاد و چوش نه کند بر طلاق سکرنی آرد هم اول در منع  
 تشدید پسیا کرده بود و فرمود که حرام نمیست تا که چوش خورد و  
 سکر پیدا نکنند لیکن از آنها که بعضی احباب باید حمله کردند این  
 هم استعمال می دارند و سے گویند که وقتیکه تو شیره ادم سکر نبود  
 بر میان و فرزندان خود حرام کردم بعد چندی می گردید که بعض مردان

بخاری حد پیش آمد و مرض شد و گرفت بمنظعرست و نسیدست  
 آنها که هم طاعت دوازهم نداشتند و شیر نمکور درین بین امراض  
 بسیار نافع بود بلقدر دوا و اجازت بخشید و سمعال گاهه بیگانه و حقیق  
 و بیگانه هم منع فرمود و نه حکم داد بنا بر وابستگان دامن دولت  
 علیشتر که واکثری ازان اخراج دارند و سرکه آزادی فرمود  
 که حضرت تاج العارفین می خورد و اما علی العموم که درست  
 میکند نهند نه اخورد که طرف مستعلمه که اخراج نباشد بیپاشد  
 دران احتیاط بمنظظر و فتن می خواهد شیخ میسح اللہ که از بیگانه  
 و سے رضی اللہ عنہ بودند و خدمت قانون گویی و شهنشد براسه  
 آنحضرت سرکه شیر درخت تاریخ کشیدند تازان غیر و سے زلشیدند  
 که دامی از سر بر درخت تاریخ کشیدند تازان غیر و سے زلشیدند  
 و سے که بر کو نخین طرف بران درخت مقرر می شد و بر و  
 خود دست و سے پاک کناینده طرف پاک میداند که بالا می  
 درخت آورند و باز وقت فرود آوردن به چنان طهراجم کناینده  
 و بر دیگری اعتماد نمی کردند و ازان عرق سرکه درست میکردند  
 و بحضور آنحضرت می آورند بشهیه تا مل سمعال می فرمود و  
 در پاره قلبیان و تنباکور روزی از حلش و حرست کنگلو بود که بزرگان  
 سرپنه یه لقشندیه درین باب شدید بسیار و ازند و حرست  
 و سکرا فریب حرست خدا ند فرمود احمد سرپنه فدری

مطلق حرام ملتفت نمیکه بر باریان خود حرام کرد و سبب آن حکایت  
 مشهور است که یکی از پاران وسیع وقت حلقة مراقبه از دریان  
 برخاسته و حقه نوشیده باز در حلقة داخل شد و در کنون است شیخ  
 احمد راحضوی محلبی شیرین بود آنحضرت صلوات اللہ علیہ وآلہ  
 وسلّم را یکی باز پیش گردید مراقبه برداشت و پرسید که از ما  
 چه کمیست که آنحضرت این ششم آورد و چه حرکت از وسیع بوقوع  
 آمد که گفت که فلان از حلقه بیرون شده بودند هم که چه کرد  
 و باز آمد از پرسید که بیرون حلقة چرا فته بودی و چه کار کرده بود  
 او از خود شیخ اخفاک کرد و گفت وضوی کرد و حاضر شد و گیر  
 کار بے بوقوع نه آمد شیخ پس از تأمل فرمود گذرنیا کو نوش کرده  
 آنکه از نکار کرد گفت درینه تو دو تنباکو همچنان مانند غبار است  
 گرد و دانکار می کنی اگر تکندیب مانیکنی پهلوی که از سینه تو درینه  
 خود می کشم و از نفس برمی ارم و دم بالا کشید و همراه دو تنباکو  
 از دهن خود بیرون گذاشت و گفت این حیثیت آنکه پر بیان  
 و عذر تقدیر نمود شیخ همان وقت فرمود از امر وزیر بدریان خود حرام کرد  
 و چهی و گیر در حrst وسیع از اقسام نیست شیخ نیافرمت و در کتب اور دین  
 و هم گزند دو تنباکو حرام مطلق بودی شیخ احمد قدس سرہ از دسن  
 خود که پر آور دسی سیستان و درینه آن پار گذاشت و تبرفه و گیر  
 بروان آور وسیع و از بزرگان قادر به گذشتی و هم وردیه اکثر که

مرتبه اجتماعی و اشتند بر حلت او رفتہ اند و بعضی از آنها می نوشیدند  
 و حضرت تاج العارفین رہنے سے فرمود کہ حرام میست و ما در مجلس  
 شریف شبهه وی را یافتم و آنحضرت علیہ السلام اصلوۃ والسلام  
 بمن اجازت نوشیدن سهران مجلس دادا النسم کہ قلبیان نکشند  
 مگر این شبهه نا سرسنبا کو سوت کہ باجن عادت گرفته ام و یہم معلوم شد  
 کہ نوشیدن قلبیان حرام میست چرا که شبهه حرام در مجلس شریف  
 نجایش خاردو نیز بحرا مکسی مجاز نمی شود آما حضرت مولانا  
 رسول ناصر صنی اللہ عنہ کہ بر ترک قلبیان و رخراصہ طالب علمی از ما  
 خشنود شده بوده از سبب اجهنیا پیدا یام بلکہ خوب بود که سیکور  
 مانیز کو دو ذنب کو خوش نمی سپتہ خپله حضرت محمد و معلم عالم محمد مخدوم  
 قدس همه کریم کو خوبی سے کشید و زیر دار کے و مجلس مولانا رسول  
 حاضر شد و قریب تر شست بموی ذنب کو خوبی دکھلکو از داشت  
 آنحضرت مولانا رسول نافر سوداگر کے قلبیان کشید چین کشید  
 از یعنی یہم معلوم شد کہ نزد آنحضرت رخ حرام نبودیں منظہ  
 حمانداری از حضرت تاج العارفین اجازت نوشیدن ذنب کو خواستم  
 فرمود اگر میکشیدی می میمع لبی کردم اما از سر نو عادت کردن ضرور  
 نیست بیفائدہ خود را مقید کردن نہ است و یہم چون عادت شد اکثر  
 وقت مرقبہ او را در عجیت پان می آید و ازان فتو در کار سے فتنه  
 و یہم پیغمبر العالمین رخ فرمود کہ در وقت سلطان او ریگ زیب

علماء شہر دہلی و تفاسیت محضرہ بروجست قلمیان و تنبیا کو کردہ  
بودند و از باز شاه پاچر لے کم حضرت معاونت چنندہ ران رمان  
پڑسے گے بود بس عالم سنت جبر و شرع بگانہ خصود رقصوف ولایت  
فرید و هر خدست قضایا زوے رو نو گرفته بود و شهر بیانگ پور  
با ر شاه گفت تاوے فتویٰ حضرت ندوہ حکم بروجست نہ ان کو  
که او ابو حنین فہر و قوت ماہست و سرکسے رابر شرع و تورع و کمال طہر  
و سکے اقرار است با وہ تفسار این معنے باید کرد و نامہ پر تفصیل میں نو  
آن بزرگ شہمو بنام سولانا شاہ بیان بود در جواب نامہ نوشتم  
کہ سکیسے ولیل حضرت بر من ثابت نشد و این تفصیل تنبیا کو کشید  
باو شاه بجبر و ملا حظہ جواب از علماء شہر محضرہ چاک کنا شیده  
و سیده رانو شیده دو و تنبیا کو وہ تعالیٰ سولانا شہ بیان قدس سرہ ولیل  
حدت گرفتند و فتویٰ حدت دادند

**ذکر مرض موت حضرت شیخ العالمین رضی اللہ عنہ  
و محققات از خطابات و بعضی حکایات عجیب تنبیان**

**تعبد او محبا زان بعیت وارث شا و طلاقیت**

چون سال یک سالار و دو صد و چهل و سهت بھیری آمد و پلائی  
سر اپا صورت غم و ملائی چین چین ملک ستم پست کج و رش  
و بد خصال و در پیغم عمر دکان خستہ حال نمود ارشد فرمودا حضرت